



ضد واقع‌گرایی تاریخی



فابریس پاتو
نگارنده



سلسما پوجمان
مترجم

تفسیر واقعیت می‌داند. کاربرد مداوم این روش‌ها تفسیر معینی از واقعیت براساس اصول سفت و سخت حرفه‌ای را به همراه دارد. ساختارگرایان معین، به‌واقع از هرگونه ادعای هستی‌شناختی در خصوص گذشته اجتناب می‌ورزند. ساختارگرایی معین نمی‌پذیرد که تاریخ‌نگاری معین بازنمودی دقیق از گذشته یا چیزی بیش از محتمل‌ترین تفاسیر به‌عمل‌آمده از شواهد باشد. واقع‌گرایی تاریخی نگارانه و ساختارگرایی معین در تحلیل توصیفی معرفت‌شناختی از تاریخ‌نگاری و روابط معین موجود میان تاریخ‌نگاری و شواهد با یکدیگر توافق دارند؛ اما در تفسیر هستی‌شناختی رابطه میان تاریخ‌نگاری و تاریخ اختلاف دارند.

دوم، **ساختارگرایی نامعین** بر این اعتقاد است که روش‌های تاریخ‌نگارانه متفاوتی برای تفسیر شواهد موجود است. گرچه تفاسیر متفاوت به نتایج بی‌ثباتی ره می‌یابند؛ اما هیچ معیار مستقلی برای گزینش میان آن‌ها وجود ندارد. تاریخ‌نگاری بی‌ثبات نمی‌تواند بازنمودی از تاریخ باشد، چرا که واقعیت تاریخی باید دارای ثبات باشد.

سوم، **ساختارگرایی ناباورانه** بر این نظر است که هیچ مجموعه‌ی ممتازی از احکام تاریخ‌نگارانه وجود ندارد،

فیلسوفان تاریخ‌نگار ضدواقع‌گرا که گاه **ساختار‌گرا** نیز نامیده می‌شوند، بر این مدعا هستند که تاریخ‌نگاری بازنمود گذشته نیست؛ بلکه ساختاری است در زمان حال (گلداشتاين ۱۹۷۶، ۱۹۹۶). ساختارگرایان به تاریخ‌نگاری صرفاً به‌مثابه آنچه مورخان در زمان حال می‌سازند می‌نگرند. این ساختار لزوماً نباید من‌درآوردی باشد، اظهار نظر در خصوص آن می‌تواند تفسیری از شواهد موجود باشد. از آنجایی که گذشته دسترسی‌ناپذیر است یا اینکه نمی‌توان بر اظهارات مربوط به آن پای فشرد.

تمامی آنچه در اختیارمان می‌ماند چیزی است که مورخان به ما می‌گویند؛ دیگر فرضیه‌های هستی‌شناختی راجع به گذشته به خود شخص بستگی دارد. در مقابل، **واقع‌گرایان تاریخ‌نگار** مدعی هستند که تاریخ‌نگاری بازنمود یا انعکاسی از تاریخ است؛ لذا تاریخ‌نگاری بیش از هر چیز گزارشی واقعی از رویدادهای گذشته به حساب می‌آید.

ساختارگرایی ضدواقع‌گرا می‌تواند بر سه قسم باشد؛ **ساختارگرایی معین**، تاریخ‌نگاری را به‌وجود آورنده‌ی خانواده‌ی منسجمی از نظریه‌ها و روش‌های

اینجا می‌رسد؛ فرد واقع‌گرا باید نشان دهد که این ادعای دوگانه در خصوص معنا، حقیقت و ادراک حتی زمانی که نمی‌توانیم تشخیص دهیم آیا شرایط درستی گزاره‌های ریاضی فراهم شده‌اند یا خیر، یعنی زمانی که این گزاره‌ها **موقتاً** نامشخص تلقی می‌شوند، معتبر است.

گرچه در سال‌های اخیر به یمن کارهای کریسپین رایت (۱۹۸۷، ۱۹۹۲) به میزان زیادی شاهد اصلاح و تجدید نظر در آن بوده‌ایم، اما موضع ضدواقع‌گرا به پرچم‌داری دامت و پیروانش موضعی است موقتی؛ بنا به توصیه‌ی شخص واقع‌گرا تا زمانی که در دفاع از این اندیشه که حقایق ریاضی می‌توانند توانایی ما برای یافتن یا ایجاد برهان برای گزاره‌های ریاضی را فراتر ببرند استدلالی مصادره به مطلوب نشده مهیا نشده، باید **شرایط درستی** را با **شرایط اثبات‌پذیر** به عنوان مفهوم اساسی یک نظریه معنایی برای زبان ریاضی جایگزین سازیم. بنابراین، تفسیری ضدواقع‌گرا از ریاضی موجه‌ترین تفسیر است (برای شرح و بررسی انتقادی در خصوص این موضوع، ن.ک. هیل ۱۹۹۷).

رویکرد ضدواقع‌گرا به قلمروی تجربی و به خصوص به گذشته

به عقیده دامت، شرایط اثبات‌پذیری محتمل‌ترین منابع معنایی در هر زبانی است که ممکن است از آن برای بیان ادعاهایی در خصوص جهان طبیعی، دیگر ذهن‌ها، یا گذشته بهره جوییم. این‌ها همان شروطی هستند که باید محقق شوند تا بدین وسیله کاربران زبان تجربی قادر به اثبات، یا کنترل و یا توجیه درستی ادعاهایشان به شیوه‌ای نسبتاً مناسب گردند. این مسئله حاکی از آن است که بر خلاف شرایط درستی در یک معناشناسی واقع‌گرا، شرایط اثبات‌پذیر خارق‌العاده یا دست‌نیافتنی نخواهند بود. اجتناب از مفهوم درستی، یا جایگزین ساختن آن با اثبات‌پذیری یا دفاع‌پذیری شناخت‌شناسانه، باید متضمن این نکته باشد که سخن‌وران می‌دانند شرایط اثبات‌پذیری یا دفاع‌پذیری ادعاهایشان در صورت امکان تحقق می‌یابد و در غیر این صورت تحقق نمی‌یابد.

هنگامی که سعی در توجیه ادعاها یا باورهای

چراکه تمامی آن‌ها به یک اندازه مبهم‌اند. تاریخ‌نگاری را نمی‌توان به لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی از ادبیات داستانی تمیز داد.

در چهل ساله پایانی قرن بیستم، ضدواقع‌گرایی عمدتاً در نتیجه کارهای مایکل دامت در صدر مباحثات فلسفی قرار گرفت. از نظر من بدیهی می‌نماید که ضدواقع‌گرایی دسته‌ای از نظریه‌های معناشناختی در باب معنی و حقیقت، به طور عام، و گذشته تاریخی، به طور خاص را شامل شود. هدف اصلی من ارزیابی دورنمای ضدواقع‌گرایی تاریخی در شرایطی است که گذشته موضوع اصلی تاریخ‌نگاری در نظر گرفته شده و مطالعات تاریخ‌نگارانه از منظرهای گوناگون دربرگیرنده حقیقت بی طرف دانسته می‌شوند. در پایان ضدواقع‌گرایی را درون بافتی از نفي امکان بی‌طرفی تاریخی مورد مذاقه^۲ قرار می‌دهم.

واقع‌گرایی در برابر ضدواقع‌گرایی در معنی‌شناسی زبان ریاضی

ضدواقع‌گرایی فلسفی امروزی به عنوان تفسیری از علم ریاضیات به وجود آمد و به واقع در قوی‌ترین حالت بدین شکل وجود دارد. بنابراین، پیش از آنکه به بررسی تفسیر ضدواقع‌گرایانه تاریخ‌نگاری مبادرت ورزیم، سخنی چند در خصوص ریشه‌های ضدواقع‌گرایی در فلسفه ریاضی درخور می‌نماید. کسی که رویکردی واقع‌گرایانه نسبت به دسته‌ای از گزاره‌های ریاضی دارد، باید دو نظریه را در نظر گیرد؛ نخست اینکه، درستی یا نادرستی آن‌ها از قابلیت‌شان برای اثبات یا رد شدن جداست و اینکه معنی آن‌ها مبتنی بر شرایط درستی‌شان است. افزون بر این، اگر این شخص واقع‌گرا این ایده‌ی (به‌یقین مناقشه‌آمیز) را بپذیرد که یک نظریه معنایی برای یک زبان نظریه‌ای است از آنچه که فهم گویندگان وارد آن زبان می‌کند، باید پذیرای این استدلال نیز باشد که فهم یا دریافت معنی گزاره‌های مطرح شده در زبان ریاضی با علم به لزوم تحقق شرایط درستی چنین گزاره‌هایی هم‌ارز است. مخالف دامت با واقع‌گرایی سپس به

یا پس از افزایش بیشتر دانشمان ثبات خود را از دست خواهد داد.

مستنداتی که ممکن است بر له یا علیه وقوع رویدادی در گذشته جمع‌آوری کنیم، گروه منسجمی را تشکیل نمی‌دهند. خاطرات، که تاریخ‌نگاران به ندرت از آن‌ها استفاده می‌کنند، پیشامدها یا حالاتی روحی روانی‌اند. اسناد، که تاریخ‌نگاران در اغلب موارد از آن‌ها بهره می‌جویند، اشیائی فیزیکی‌اند که انواع گوناگون دارند؛ از مدارک شخصی گرفته تا گزارشات رسمی یا حقوقی و داده‌های آماری.

شایعات نیز ممکن است گه‌گاه به‌کار آیند. اینکه تصور کنیم رویدادی در گذشته به وقوع پیوسته یک چیز است و اینکه بر اساس شواهدی محکم باور کنیم که این اتفاق افتاده چیزی است کاملاً متفاوت. داستانی منسجم مبتنی بر گزارشات می‌تواند برای بازداشت یک مضمون کافی باشد؛ اما برای محکومیت واقعی به شواهدی با معیار به مراتب بالاتری نیاز است و درجه اطمینانی که برای پذیرفتن فرضیه‌های تاریخ‌نگاری به آن احتیاج است بیشتر مشابه همان در قانون مدنی است تا درجات به مراتب بالاتر موجود در قانون جزایی. بگذارید اکنون به ارزیابی این ویژگی‌ها که مختص شواهد تجربی تاریخی است بپردازیم.

اعتبار تاریخی و بی‌اعتباری تاریخی

بنا بر آنچه تاکنون گفته شد، ممکن است این‌طور به نظر آید که یک تفسیر ضدواقع‌گرای تاریخ‌نگارانه ریشه در کاربرد کم‌وبیش پیش‌پافتاده و مکانیکی نظریه‌های معناشناختی در باب معنی و حقیقت در موارد به‌خصوصی از گفته‌های متعلق به شاخه‌های گوناگون تاریخ‌نگاری دارد. مهم است نشان دهیم که این‌طور نیست، چرا که ضدواقع‌گرایی از نوعی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد ممکن است به برخی ویژگی‌های خاص تاریخ‌نگاری واکنش نشان دهد.

تصور کنید که ما از شواهد کافی برای باور این قضیه که سزار در سال ۵۰ قبل از میلاد از روبیکان^۲ گذر کرد و

مربوط به گذشته داریم، چه در این راه موفق شویم و چه نه، از شواهدی به شکل اسناد، شهادت‌نامه‌ها و خاطرات شخصی یا گروهی استفاده می‌کنیم. توجیهاات یا مستندات مربوط به وقوع رویدادهای گذشته با مستندات مربوط به انواع دیگری از ادعاهای تجربی، برای مثال ادعای وجود خصوصیات ثانویه چون رنگ‌ها و بافت‌ها، مشترک‌اند؛ آن‌ها تدریجی، نسبی و فسخ‌شدنی‌اند. ادعای اینکه رویدادی تاریخی یا زنجیره‌ای از رویدادها در زمان مشخصی اتفاق افتاده‌اند ممکن است برای ما کم‌وبیش توجیه‌کننده باشد.

این نوعاً به این خاطر است که دامنه شواهدی که احتمال وقوع آن‌ها را بالا می‌برد می‌تواند وسیع یا محدود باشد و یا در جریان تحقیق وسیع‌تر یا محدودتر گردد. همچنین ممکن است شواهد متضاد دیگری ما را به بازپس‌گیری ادعایمان سوق داده یا اینکه شواهد جدید محکم‌تری در دفاع از ادعاهایی جایگزین درجه باور ما را افزایش دهند. همچنین امکان دارد شواهد مثبت موجود، تضعیف شده تا جایی که دیگر نتوانند امکان این باور را افزایش دهند. دوم، شواهدی که ممکن است به منظور توجیه یک ادعا در اختیار داشته باشیم می‌توانند تنها به جنبه خاصی از این رویداد متعلق باشند. سوم، هر ادعای تاریخ‌نگارانه‌ای که در مورد آنچه در گذشته روی داده داشته باشیم، هنگامی که بتوانیم آن را تا جای ممکن در مقابل منابع مستند متفاوت، مستقل و گوناگون قرار دهیم، آسان‌تر مورد تأیید قرار می‌گیرد. تنوع یا همسازي موجود در اصل یا ذات مستندات ما مزیتی شناخت‌شناسانه است و طبیعت فزاینده مستندات تجربی تابع هم‌سازی و استقلال محسوب می‌شود.

این ویژگی‌ها، چه به صورت جداگانه و چه در ترکیب با یکدیگر، هر نوع قطعیت فسخ‌ناشدنی در خصوص گفته‌های محتمل یا تجربی را مورد تردید قرار می‌دهند. گفته‌هایی که مربوط به زمان گذشته‌اند، دسته‌ای انحصاری را تشکیل می‌دهند که همواره از دست‌یابی به معیارهای تأیید قطعی باز می‌مانند. به گفته رایت چنین اظهاراتی «آبر قاطع» نخواهند بود (رایت ۱۹۸۷: ۳۰۲-۲۹۵). قطعیت آن‌ها در پی بازاندیشی دانش تاریخی ما

۲. Rubicon: رودی در شمال شرقی ایتالیا

و پیروزی‌های ارتش در منطقه بالکان، خاورمیانه، آفریقا و اسپانیا منتهی شده و سرانجام بنا نهادن یک امپراتوری را تضمین کرد.

همچنین امکان دارد تاریخ‌نگار بخواهد وجود الگوهای جامع تاریخی را به اثبات برساند و یا از کلی‌گویی‌های مرسوم حمایت کند. فلاسفه تاریخ حتی ممکن است در صدد پایه‌گذاری حقایق تاریخی در مقیاس وسیع برآیند، برای مثال، به شیوه کُمته و میل نشان دهند که پیش از هر تغییر اجتماعی مهمی، پیشرفتی در دانش و تغییری در عقاید و شیوه‌های تفکر به وجود آمده است؛ اما این تلاشی است سراسر متفاوت که در آن به شیوه تأثیرگذاری توالی‌های تاریخی بسیار عظیم بر یکدیگر در چارچوب تاریخ کل بشریت پرداخته می‌شود. در این خصوص نگاهی داشته باشید به میل (۱۸۱۴)؛ (به ویژه بخش هفتم از فصل دهم). آنچه که در اینجا در معرض خطر از دست رفتن است، دیدگاهی است نسبت به تاریخ‌نگاری و نسبت به آنچه مطالعات تاریخ‌نگارانه به‌عنوان شاخه‌ای علمی که برای دستیابی به حقیقت به عرضه گفتمانی منطقی می‌پردازد، باید به آن نائل آید. یک ضدواقع‌گرا از آن نوعی که در بخش‌های قبلی مورد توجه قرار گرفت، باید موضع خود را در برابر جامعیت تاریخ‌نگاری و بی‌طرفی اطلاعاتی که تاریخ‌نگاران به دست می‌آورند، مشخص کند.

هر دوی این موضوعات برای فرد ضدواقع‌گرا اهمیت دارند؛ زیرا با روشی که تاریخ‌نگاران بر طبق آن ادعاهایشان را **توجه** کرده و در انجام آن دست به استدلالاتی فراجزئی زده‌اند یا خیر، در ارتباط‌اند. به علاوه، تشخیص اینکه آیا گفته‌های تاریخی، چه به صورت عام و چه خاص، درست‌اند یا نادرست، یعنی اینکه آیا اصل معناشناختی دوظرفیتی در مورد آن‌ها مصداق پیدا می‌کند یا خیر، در کانون توجه فرد ضدواقع‌گرا قرار دارد. فرض کنید که آن‌ها به معنای واقعی حامل حقیقت باشند. آیا می‌توانند حقیقتی ورای تمامی شواهد ممکن به همراه داشته باشند، یعنی به مفهوم **رد شدن** از سوی فرد ضدواقع‌گرا درست تلقی شوند؟

جمله معروف «قرعه فال رازدند» را به زبان آورد، برخوردار باشیم. شاید کسی بگوید می‌دانیم که این سلسله رویدادها، تا جایی که به وقوعشان در گذشته مربوط می‌شود، به لحاظ هستی‌شناختی هم ارز با هر رویداد دیگری است؛ مثلاً در مقایسه، دیروز باران می‌باریده و شخصی این جمله معمولی را بر زبان رانده: «دارد باران می‌آید.» با این همه، وقایع تاریخی از ویژگی‌هایی برخوردارند که دسته دوم فاقد آن‌اند: اعتبار، اهمیت، ارتباط یا «معنا»ی تاریخی (به طور حتم این «معنا» به مفهومی کاملاً متفاوت از آنچه که در توصیف ویژگی‌های واقع‌گرایی برشمردیم اشاره دارد، شاید مفهومی نزدیک به آنچه که دیلتی «ارزش» یا «مقصود» می‌نامد).

هرچقدر هم که در تضمین مستندات موجود برای تأیید گفته‌های مربوط به رویدادها و سلسله حوادث تاریخی دقیق و «علمی» عمل کرده باشیم، اگر این مدعاها به صورت مجزا در نظر گرفته شوند فاقد وزن، ارتباط و حتی جذابیت تاریخی‌اند. همین که شواهد تدریجی، نسبی و فسخ‌شدنی در مورد گذر سزار از رویبکان را جمع‌آوری کردیم، چیزی که اهمیت دارد **نه** آن رویداد به‌خصوصی است که اتفاق افتاده یا به بیان دقیق‌تر به احتمال زیاد اتفاق افتاده، بلکه ریشه‌ها و پیامدهای تاریخی آن و جایگاهش در شبکه درهم تنیده‌ای از رویدادهاست. هدف تاریخ‌نگار این است که نشان دهد یک رویداد تاریخی با رویدادها و پیامدهای **دیگری** که پیش و پس از آن اتفاق افتاده، دارای روابطی معین است. یک احتمال این است که آن رویداد، علت یا یکی از چند علل هم‌گرای رویدادهای بعدی بوده باشد که به محض مورد توجه واقع شدن از سوی تاریخ‌نگار خود نیز بخشی از تاریخ به حساب آورده می‌شوند. تاریخ‌نگار تنها به مستندات تأییدکننده وقایع گذشته نمی‌نگرد؛ بلکه به مستندات پشتیبان **روابط علت و معلولی** موجود میان آن‌ها نیز می‌پردازد. برای مثال، با استحکام بخشیدن به این فرض که تصمیم سزار برای گذر از مرز میان ایتالیا و گال^۲ در سال ۵۰ قبل از میلاد منجر به پیشروی‌اش به سوی رم شد، که آن نیز به نوبه خود به یک جنگ داخلی

برخی نمی‌پذیرند که تاریخ‌نگاری بتواند به فراسوی جزئیات دست یازد. پس تاریخ‌نگاری، به گفتهٔ ارسطو، بیشتر روایتی است از آنچه که افرادی چون الکیبیادس انجام داده‌اند و از چگونگی رنجی که برده‌اند. این می‌تواند نقطه‌ضعفی جدی تلقی شود و حتی به زمینه‌ای در انکار این نکته بدل شود که تاریخ بتواند روزی موضوع مطالعات جدی علمی قرار گیرد. دیدگاه ضدارسطویی دکارت عیناً بدین شکل بود که گزارش‌ها و قضاوت‌های تاریخ‌نگارانه، که به ممکن‌ها و به جزئیات می‌پردازند، انبوه نامشخصی از خاطرات، شایعات، داستان‌ها و حتی افسانه‌ها را شامل می‌شوند؛ مطلقاً هیچ قسمت واضح و مشخصی از گذشتهٔ تاریخی وجود ندارد که بتوان آن را به شکل قوانینی کلی یا قواعدی استنتاجی درآورد و نتیجه‌گیری‌های مطمئن و انکارناپذیر را با دقت تمام از دل آن به دست آورد.

از نقطه نظر دکارتی، وظیفهٔ تاریخ‌نگار، یا با توجه به نخستین مترادف ارائه شده برای آن در لغت نامهٔ انگلیسی آکسفورد، گردآورنده یا وقایع‌نگار، جستجوی حقیقت نیست. تاریخ‌نگاری، بی‌شک از آن نوع نسبتاً ادبی که مورد نظر تاسیتوس، هیوم، گیبون، مکالی یا میشله است، اندک مقتضیات عقلایی بودن را برآورده نمی‌کند.

برخی منکر این‌اند که گزارش‌های تاریخ‌نگاری مربوط به وقوع رویدادهای خاص گذشته از محتوا یا مرتبهٔ شناختی مستقل از یک پیش‌زمینهٔ تاریخ‌نگارانهٔ کل‌نگر برخوردار باشند. برای مثال، می‌توان این مدعای هگل را در نظر گرفت که وقوف بر یک **تلوس**^۵، یا همان مقصود، در هر جامعهٔ مفروضی به هر روی شرطی لازم برای به‌وجود آمدن تاریخ بی‌طرفانهٔ آن به‌شمار می‌رود. با توجه به اندیشهٔ چگونگی برخورد با ادعاهای کلی، وظیفهٔ تاریخ‌نگار این نیست که به ارائهٔ تصویری خطی از وقایع گذشته بپردازد، تصویری که مصداق واقعیت‌های گذشته و ترتیب زمانی وقوع آن‌هاست؛ بلکه او باید موازی‌سازی کند، موارد به‌خصوص را برابر هم بگذارد و شباهت‌های ساختاری را مورد ارزیابی قرار دهد.

۵. Telos، واژه‌ای یونانی به معنی هدف

بدین ترتیب، استدلال‌ات او سراسر کلی‌نگر خواهند بود. سایرین ادعا می‌کنند که در تاریخ‌نگاری هیچ قانون یا کلی‌گویی تجربی مستندی وجود ندارد.

همان‌گونه که هیوم مدت‌ها قبل اشاره کرد، قضاوت‌های کلی را نمی‌توان با تعابیر استقرایی تنگ‌نظرانه به اثبات رساند. با این حال، حتی اگر هیچ قانون یا پیش‌گویی نابی (چه گذشته‌نگر و چه آینده‌نگر) بر اساس دانشی که از گذشته در اختیار داریم وجود نداشته باشد، باز هم ممکن است «رشته جمع‌بندی‌های درهم تنیده» ای وجود داشته باشند که بخش‌هایی از آن‌ها، به صورت محلی، از راه استنتاج به یکدیگر متصل باشند (ن.ک. برلین [۱۹۶۰]: ۱۹۷۸: ۲۲-۱۱۵).

آنچه حائز اهمیت است این است که یک ضدواقع‌گرا تا چه میزان تمایل دارد «رشتهٔ درهم تنیده» جمع‌بندی‌های تاریخ‌نگارانه را به رسمیت بشناسد.

تصور کنید بر این باور باشیم که برای توجیه این ادعا که نظام سیاسی نوین برآمده از گذر سزار از روبیکان، محتوای قانون رمی‌ها و سپس، به لطف پیوستن امپراتوری روم به آیین مسیحیت، محتوای قانون شرعی را شکل داد، مستندات قانع‌کننده‌ای در اختیار داریم. کی و کجا مقتضی خواهد بود که از جستجوی ارتباط‌ها و مشابهت‌ها دست برداریم؟ سرانجام در نقطه‌ای باید نوعی کل‌نگری باز را بپذیریم و این بر روشی که بر مبنای آن باید به دنبال مستندات برای اثبات گفته‌های جزئی و کلی، هر دو به یک اندازه باشیم اثر خواهد گذاشت. هیچ محدودیتی در **بزرگی** مستنداتی که هر نوع گمانه‌زنی یا فرضیه در باب وقایع گذشته و روابط میان آن‌ها را تأیید (یا رد) کند وجود نخواهد داشت. برای هر گفتهٔ تاریخ‌نگارانهٔ بالقوه درستی که درصدد اثباتش برمی‌آییم، فرضیه‌های پشتیبان یا شواهد قابل استفاده جدیدی وجود خواهند داشت که ممکن است احتمال درستی آن‌ها پیشتر هرگز رد نشده باشد.

ضدواقع‌گرایی تاریخی نمی‌تواند از چنین کلی‌نگری بی‌حد و مرزی در رابطه با شواهد تاریخی حمایت کند؛ این مغایر با شرط محدود بودن است. چه بسا طرح کلی ما برای تشریح تاریخ‌نگارانه، چه به صورت مستقیم و

مربوط به وقایع گذشته در هر زمانِ مثالی حقیقت داشته، دارند و خواهند داشت؛ آن هم تنها به شرطی که در حالی که در زمان هستیم، قادر به تصدیق این مسئله باشیم که در **ا** یا در آینده، در **ا+**، سندی قابل تشخیص در دفاع از آن وجود داشته یا خواهد داشت. درک ما از معنی **تمامی** گفته‌های مشمولِ گذر زمان با قابلیت‌مان در تشخیص موجودیت کنونی یا آتی یک سند و اثباتِ راستی یک نظریهٔ ارتباطی در باب ارزشِ درستی که برای تمامی گفته‌های مشمولِ گذر زمان صدق می‌کند، هم‌ارز است.

شاید این‌طور به نظر رسد که اگر تنها تصورِ راستین از گذشته تصویری است که به‌واسطهٔ مستنداتِی که قادر به اثبات یا بازشناختِ دسترس‌پذیری آن‌ها در آینده و در نقطه‌ای از زمان فرضی **ا** هستیم محدود می‌شود، آن‌گاه پی خواهیم برد که حقیقتِ زمان گذشته به مفهومی قدرتمند و اساسی نسبی است. بنابراین، ضداواقع‌گرایی جهانی ملزم به ردّ بی‌طرفی تاریخ‌نگارانه خواهد بود.

هر استدلالی دایر بر اینکه کسی نمی‌تواند خارج از حیطهٔ تاریخ به اثبات حقایق تاریخی بپردازد، به واقع استدلالی است که با تمامی اشکال واقع‌گراییِ متافیزیکی در باب گذشته به‌خصوص گذشتهٔ پراهمیت تاریخی مغایرت دارد. با این وجود از منطبق به دور خواهد بود که بی‌درنگ به این نتیجه برسیم که چون هیچ نقطه‌نظر بی‌طرف، فرازمانی، یا غیرتاریخی وجود ندارد، پس تاریخ‌نگاری چیزی جدای از تفسیر شخصی ما از گذشته از نقطه‌نظری شکل‌یافته بر حسب علایق کنونی‌مان، برای مثال بر حسب دستور کار سیاسی یا عقیدتی‌مان، یا شاید یک جهان‌بینی همه‌جانبه نیست؛ یعنی، به‌عنوان تحلیل آخر، چیزی جدای از نتیجهٔ یک ساختار اجتماعی.

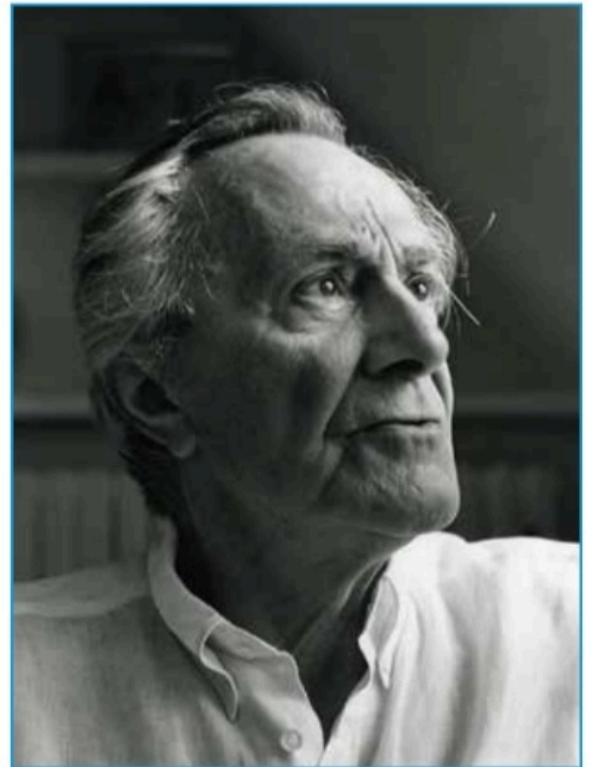
نسخهٔ قدرتمند این چشم‌انداز، این دیدگاه را به دست می‌دهد که تاریخ فاقد معنی است، که چیزی نیست به‌جز مجموعه‌ای تصادفی از رویدادهای مورد تفسیر قرارگرفته. روی‌هم‌رفته، این همان نگرشِ پسامدرنی است که مورد حمایت لیوتار (لیوتار ۱۹۷۹) و تا اندازه‌ای رورتی ([۱۹۸۰] و رورتی ۱۹۸۴) قرار گرفت. اگر حق با ساختارگرایی باشد و انگارهٔ تاریخ‌نگارانه

چه غیرمستقیم، به هیچ رویداد یا واقعیت تاریخی که به شیوه‌ای به تأویل آن می‌پردازیم که در پایان نقش سند را بازی کند اشاره نکند. تنها تعداد محدودی از مستنداتِ مشخص می‌توانند در پشتیبانی از واقعیت‌ها، رویدادها و روابط تاریخ‌نگارانه نقش استنادیِ اصیلی را بازی کنند.

بی‌طرفی تاریخ‌نگاری

اغلب این ادعا مطرح می‌شود که واقع‌گرایی تاریخی سعی در توصیف جهان از موضعی فرازمانی دارد، به‌نحوی که خود را به‌سوی چشم‌انداز شناخت‌شناسانهٔ یک تبعیدی کیهانی رهنمون می‌سازد (ن. ک. دومه [۱۹۶۴] ۱۹۷۸، [۱۹۶۹] ۱۹۷۸ و به‌تازگی، ۲۰۰۶؛ فصول چهارم و پنجم). فرد واقع‌گرا از آن چشم‌انداز به‌گونه‌ای به سلسله موقعیت‌هایی که برگزیده می‌پردازد (یا به باور او حق دارد بپردازد) که زمان‌های گذشته، حال و آینده همگی ثابت می‌مانند. اما، گذشته، حال و آینده نمی‌توانند به‌طور **دائم** یا مطلق معرفِ لحظات یا رویدادها باشند. هرچه در آینده اتفاق افتاده باشد، دیرتر به گذشته تبدیل خواهد شد. بنابراین واقع‌گرایی که تلاش دارد رویدادها را از موضعی فرازمانی توصیف کند، باید متوجه باشد که موقعیت‌های زمانی تنها **بالنسبه ثابت** اند.

یک ضداواقع‌گرا می‌تواند با بیان اینکه برای پذیرفتن احکام راستین در مورد گذشته باید شواهدِ مربوط و مناسبی در زمان **حال** وجود داشته باشند، با این دیدگاه مخالفت ورزد. ضداواقع‌گرایی تاریخی به گفته‌ای حقیقی در زمان حال این امکان را می‌دهد که بر شواهد کنونی، چه قابل مشاهده و چه نه، تکیه کند. گفته‌ای که به موقعیتی تعلق دارد که دیرتر جزئی از گذشته به حساب خواهد آمد - مثلاً جملهٔ «سزار از روبیکان می‌گذرد»، مستقل از شناختی است که ما از آن به‌عمل می‌آوریم. از سوی دیگر، یک ضداواقع‌گرا در سطح **جهانی** موضع مستحکم‌تری اتخاذ می‌کند که بر مبنای آن صحبتِ «سزار از روبیکان گذشت» توسط شواهد موجود محدود گشته یا به آن‌ها وابسته می‌شود؛ به‌گونه‌ای که به لحاظ ارزش درستی **هیچ** تفاوتی میان «سزار از روبیکان می‌گذرد» و «سزار از روبیکان گذشت» وجود ندارد. گذشته‌ای که از چنین دیدگاهی برمی‌آید بدین مفهوم است که گزارشات



از گذشته باید به جای کشف شدن ساخته شود، این بدین معنی نیست که هیچ ساختاری به وجود نخواهد آمد یا اینکه هیچ کدام از آنها قابل قبول نخواهند بود. هیچ دلیلی وجود ندارد که ما را به این جمع بندی برساند که یک ضدواقع گرایی امکان وجود حقیقت تاریخی بی طرفانه را انکار می کند. برعکس، اینکه یک گفته

توجیه پذیر است یا نه، از نقطه نظر یک ضدواقع گرا، موضوعی است بی طرفانه.

مفهوم توجیه به عنوان سندی شناختی در تأیید ادعاهای تاریخ نگارانه باید بی طرفانه، صحیح و با پایه و اساس باشد (ن.ک. پاسخ دامت به پرسش هایی مشابه در خصوص ادعاهای اخلاقی به نگارش پتو ۱۹۹۶).

گلدشتاین استدلال می کند که یک مشاهده گر آرمانی (به تعبیر دامت، یک تبعیدی کیهانی) که به شیوه ای نسبتاً ممتاز با گذشته ای ثابت و تغییرناپذیر سروکار دارد، با گذشته ساخته شده بر حسب استفسار تاریخ نگارانه رابطه ای نخواهد داشت. تصویر تاریخ نگارانه از گذشته با ظهور شواهد و مستندات جدید تغییر می یابد، و چشم اندازهای مطالعاتی جدیدی گشوده می شوند. (برای مثال، برای بحثی جالب راجع به این موضوع، ن.ک. گلدشتاین ۱۹۹۶: ۱-۱۳۰ و آسالیوان ۲۰۰۶). اظهارات تاریخ نگارانه به توصیف واقعیت تاریخی متناظری، که مستقل از دسترسی پذیری شناخت شناسانه اش همواره ثابت خواهد بود، نمی پردازند. شواهدی که حقیقت تاریخی را محدود می کنند، نه شواهدی قطعی که تنها شواهدی هستند که به یک فرضیه یا نظریه وابسته اند. اینکه دقیقاً کدام

واقعیت ها هستند که برای مثال امپراتوری روم را تشکیل می دهند، چیزی است که به نوبه خود قابل بحث است. موضوع بدیهی و اولیه در تاریخ نگاری شواهدند و نه رویدادها. از این رو، تاریخ نگاری، درست همانند علوم دیگری که از شواهد و نه مشاهده مستقیم رویدادها برای استنتاج واقعیت های مشاهده ناپذیر استفاده می کنند، از زبانی نظری و فنی بهره می جوید (گلدشتاین ۱۹۷۶: ۱۱، ۱۸، ۷-۲۶).

نویسندگان فیلسوف در عمل از مشکلات مربوط به پیدایش یا ساخت گذشته تاریخی در جریان استفسار تاریخی چشم پوشی کرده اند؛ زیرا کتاب های تاریخی که تمایل به مطالعه شان دارند، همان روایت های کامل از دوره هایی که پیش از این بارها بررسی شده اند، این مشکلات را تحت الشعاع خود قرار می دهند. نویسندگان مقالات فلسفی با موضوع تاریخ، ممکن است متذکر شوند که روایت تاریخ نگار باید بر مبنای شواهد باشد؛ اما کوچک ترین ایده ای در این مورد که این کار چطور باید انجام گیرد ندارند، مگر اینکه این ایده به شدت پذیرفته شده اما کاملاً نادرست را در نظر داشته باشند، همان ها را رونویسی می کند. به واقع سهل است که بر مبنای چنین خوانشی، گذشته تاریخی را به شیوه ای نسبتاً واقع گرا مسلم پنداشته و با آن به عنوان چیزی که نیازمند توصیف و تشریح است برخورد کنیم.

بنا به استدلال گلدشتاین (۱۹۹۶: ۱۰-۹، ۱۳۵ و صفحات بعد) به طور معمول شواهد تاریخی می توانند بنا به رابطه ای که با تاریخ نگاری دارند به رسمیت شناخته شوند. گلدشتاین (۱۹۹۶، ۱۰-۹) این طور استدلال می کند که شواهد تاریخی تأییدی بر فرضیه های تاریخ نگارانه محسوب می شوند و فرضیه ها به تشریح شواهد می پردازند.

با این حال، فرآیندهای تأیید و تشریح به چیزی فراتر از تاریخ نگاری و شواهد نیاز دارند؛ آن ها نیازمند نظریه هایی هستند که تاریخ نگاری را به شواهد پیوند زنند و شواهد را در وهله اول بدین صورت بازشناسند. اینکه آیا تفسیر ما از نظریه های مربوط به شواهد و در باب انتقال زمانی اطلاعات از رویدادها به شواهد،

قابل اعتراض و غیرقابل اعتراض بپردازند. این خصلتی است که هر کس بخواهد امکان وجود دانش بی‌طرفانه تاریخی را رد کند باید به آن ارج نهد. ■

فهرست منابع

کتاب‌ها:

- Devitt (Michael), (1984), *Realism and Truth*, Princeton, NJ, Princeton UP.
- Dummett (Michael), with the assistance of Roberto Minio, ([1977] 2000), *Elements of Intuitionism*, Oxford Logic Guides : 2, Oxford, Clarendon Press. - (2006), *Truth and the Past*, New York, Columbia University Press.
- Gardiner (Patrick), ed., (1959), *Theories of History*, Illinois, Glencoe. - ed., (1974), *The Philosophy of History*, Oxford, Oxford UP.
- Goldstein (Leon), (1976), *Historical Knowing*, Austin, University of Texas Press. - (1996), *The What and the Why of History : Philosophical Essays*, Leiden, E. J. Brill.
- Liotard (Jean-François), (1979), *La condition postmoderne - Rapport sur le savoir*, Paris, Les éditions de minuit.
- Mill (John Stuart), ([1843] 1987), *The Logic of the Moral Sciences*, with an introduction by A. J. Ayer, London, Duckworth.
- Putnam (Hilary), (1981), *Reason, Truth and History*, Cambridge, Cambridge UP.
- Tennant (Neil), (1997), *The Taming of the True*, Oxford, Clarendon Press.
- Wright (Crispin), (1987), *Realism, Meaning and Truth*, Oxford, Basil Blackwell. - (1992), *Truth and Objectivity*, Cambridge, Mass., Harvard UP.
- مقالات در کتاب‌ها:
- Berlin (Isaiah), ([1960] 1978), 'The Concept of Scientific History', *Concepts and Categories - Philosophical Essays*, London, The Hogarth Press, pp. 103- 142.

می‌تواند با رویکرد یک ضدواقع‌گرا به نظریه‌های تاریخ‌نگارانه هم‌ساز باشد یا خیر موضوعی است که گلداشتاین به بررسی آن پرداخته است.

نتیجه‌گیری

گفتمان تاریخ‌نگارانه از نشانه‌های بیرونی و قابل تشخیص گفتمانی سود می‌برد که ادعاهای مطرح شده در آن می‌توانند پس از قضاوتی بی‌طرفانه درست یا نادرست تلقی شوند. اظهارنظرهای مربوط به زمان گذشته ممکن است نفی شوند، به‌عنوان فرضیه در نظر گرفته و استفاده شوند، بخشی از انتسابات حکم مانند گردند («الف معتقد است که ب»)، و الی آخر.

اگر محتوای قاطعانه آن‌ها تا حدودی به‌واسطه نحو ظاهری و تا حدی به‌واسطه محدودیت‌هایی که به‌طورخاص به علوم تاریخ‌نگاری تعلق دارند تضمین می‌شود. پس آنچه رایت در «فرمان‌شناختی» ادعاهایشان می‌نامد محلی از اعراب پیدا می‌کند (رایت ۱۹۹۲: فصل چهارم). این بدین معناست که: (۱) اتخاذ نقطه‌نظری ویژه در رابطه با ذات و واقعیت زمان گذشته ضروری است، (۲.الف) ناکامی در اتخاذ چنین دیدگاهی نتایج کمبودی شناختی است. (۲.ب) این ناکامی در معقول بودن می‌تواند خود شکستی باشد در پایه‌ریزی استدلال بی‌طرفانه در تأیید جایگاهی که بر اساس منطق همه ملزم به برگزیدن آن‌اند.

وظیفه مهم فلاسفه این است که شرایط بی‌طرفی تاریخ‌نگارانه را شناسایی کنند. فرایند هم‌نشینی یا حتی یکی‌سازی پیش‌پاافتاده و درعین‌حال رایج ضدواقع‌گرایی معناسناسانه‌ای که در اینجا به آن پرداختیم با نسبی‌گرایی عموماً مرتبط با پسامدرنیسم و اشکال مختلف خردگریزی وابسته به آن، به‌شدت دچار کاستی است. برعکس، با توجه به مفهوم محدود شده شناخت‌شناسانه از حقیقت، بر یک ضدواقع‌گرا واجب است میان ادعاهایی که قابل قبول‌اند و آن‌ها که نیستند تمایز قائل شود. ضدواقع‌گرایان جهانی، ضدواقع‌گرایانی که تمامی گفته‌های مشمول گذر زمان را مورد توجه قرار می‌دهند، نباید خارج از فرایند زمانی و تاریخی که خود نیز بخشی از آن‌اند به جداسازی ادعاهای تاریخ‌نگارانه

ogy of Historical Knowing', *History and Theory*, vol. 45 (2), pp. 204-228.

Pataut (Fabrice), (1996), 'An Anti-Realist Perspective on Language, Thought, Logic and the History of Analytic Philosophy: An Interview with Michael Dummett', *Philosophical Investigations*, vol. 19, n°1, pp. 1-33.

Rorty (Richard), (1984), 'Signposts along the way that Reason went', *London Review of Books*, 16-29 February.

پیشنهاداتی برای مطالعه بیشتر:

Arbib (M. A.) and Hesse (M.), (1987), *A Construction of Reality*, Cambridge, Cambridge UP.

Nagel (Ernest), (1961), *The Structure of Science*, New York, Harcourt, Brace & World, Inc.

Nozick (Robert), (1981), *Philosophical Explanations* (esp. ch. V), Cambridge, Mass., Harvard UP.

Prior (Arthur), (1967), *Past, Present and Future*, Oxford, Clarendon Press.

Scheffer (Israel), (1963), *The Anatomy of Inquiry*, New York, Alfred A. Knopf.

Dummett (Michael), ([1964] 1978), 'Bringing about the Past', *Truth and Other Enigmas*, Cambridge, Mass., Harvard UP, pp. 333-350. - ([1969] 1978), 'The Reality of the Past', *Truth and Other Enigmas*, Cambridge, Mass., Harvard UP, pp. 358-374.

Haie (Bob), (1997), 'Realism and its oppositions', *A Companion to the Philosophy of Language*, B. Haie and C. Wright, eds., Oxford, Basil Blackwell, pp. 271-308.

Hempel (Carl. G.), (1974), 'Reason and Covering Laws in Historical Explanation', in Gardiner, ed. (1974), pp. 90-105.

Rorty (Richard), ([1980] 1984), 'Pragmatism, Relativism, and Irrationalism', *Consequences of Pragmatism*, Minneapolis, University of Minnesota Press, pp. 160-175.

White (Morton), ([1943] 1959), 'Historical Explanation', in Gardiner, ed. (1959), pp. 357-373.

مقالات در مجلات:

O'Sullivan, (2006), 'Leon Goldstein and the Epistemol-